

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۲۰ جنوری ۲۰۱۵

شرح چند ضرب المثل کابلی

(قسمت پنجم)

در چند قسمت اول بر نکاتی از ذات و گوهر ضرب المثل مکث گردید، این بار را نیز میرا از پرنسیپ سابق نمیبورم. ضرب المثلها یا عام هستند و یا خاص، که هر کدام به دو نوع تقسیم میگردد:

- عام و خاص به حساب جغرافیا

- عام و خاص به حساب گویندگان

"عام جغرافیائی"؛ یعنی مثلثائی وجود دارند، که در تمام یک سرزمین و حتی یک اقلیم فرهنگی و بعضاً در اشکال و ظروف متفاوت، حتی در تمام دنیا سراغ میشوند. اگر از لفظ بگذشته و مفهوم و محتوای مثلها را مد نظر بگیریم، قسمت قابل وقع و معتنا به ضرب المثلها جهانی اند. مثلاً ضرب المثلثائی چون "به یک گل بهار همیشه" یا "از یک دست صدا نمیبوریه"، که در زبانهای مختلف به چهره های متفاوت سراغ شده میتوانند، صبغت عالمگیر دارند.

درینجا مگر "عام بودن" ضرب المثل بدین پهنا مد نظر نیست، بلکه وقتی "عام جغرافیائی" میگویم، تمام قلمرو مملکت خودم را در نظر دارم. وقتی ضرب المثل "همو خرک و همو درک" یا "خربوزه خربوزه ره دیده رنگ میگیره" و یا "نیکی ره بدی س" را عام جلوه میدهم، بدین معناست که این مثلها در تمام افغانستان شایع میباشند؛ گرچه در الفاظ و عبارات و فارمولبندیهای متفاوت هم باشند.

در مقابل "عام بودن جغرافیائی" ضرب المثل، شاخصه "خاص بودن" آن قد علم میکند. بدین مفهوم که هر منطقه از خود ضرب المثل‌های خاص خود را دارد. مثلاً وقتی مثل‌های کابلی، مثل‌های هراتی، مثل‌های هزارگی، مثل‌های بدخشی و غیرهم میگوئیم، بدین معناست، که این مثل‌ها خاص کابل و هرات و هزارجات و بدخشان میباشند. این مگر بدین معنی هم نیست، که مثلاً در کابل مردم تنها امثال خاص کابلی را بر زبان می‌آرند. بلکه عکس قضیه صادق می‌افتد، که کابلیان اگر از یک طرف ضرب المثل‌های خاص خود را دارند، ضرب المثل‌های عام افغانستان را نیز استعمال میکنند؛ و به عین شکل است قضیه در هرات و هزارجات و بدخشان و غیرهم. البته چون کابل بزرگترین مجتمع افغان‌های سراسر ملک ما گشته است، ضرب المثل‌های مورد استفاده کابلیان کنونی یا کابلیان امروزی، هم به همان پیمان‌ه صیغه افغان‌ستانشمول پیدا کرده اند؛ خصوصاً بعد از لیل و نهار چار دهه اخیر که مردم ما را از ولایات به کابل راند.

شاید به غلط نروم اگر بگویم، که امثال خاص کابلی مربوط میشود به زمانی که کابل بیشتر مسکون بود از کابلیان اصیل؛ نه مانند امروز، که کابلیان اصیل در اقلیت محض قرار گرفته اند. پس مراد از مثل‌های خاص کابلی بیشتر برمیگردد، به زمانی که این حالت دست نداده بود و مردم کابل - و هر منطقه دیگر ملک ما - در واقع منزوی از مناطق دگر زندگانی میکردند.

- در برابر این نوع عام و خاص، عام و خاصی داریم، که نظر به گویندگان آنها تشخص پیدا میکنند. تعداد بسیار زیاد - شاید تا نود و پنج درصد مثل‌های یک منطقه و یا یک کشور - ورد زبان عامه مردم و یا عوام الناس میباشند؛ ازین رو این مثل‌ها را عام و خاصه عوام میدانم.

اما در برابر این مثل‌های عام، مثل‌هایی هم داریم، که ساحة استعمال آنها را زبان قشر خاصی از جامعه تشکیل میدهد. این قشر که قشر تعلیمیافته و باسواد کشور را تشکیل میدهد، مثل‌هایی را به کار میندند، که از سطح برداشت و ظرفیت فهم عوام الناس بالاتر است. ضرب المثل‌های منظوم و مثل‌های حکمی و حکمت آمیز و پند و اندرزگونه از همین قبیل اند. مثلاً:

- هر باد که برخیزد، گل بر سر گل ریزد

- غم انبوه، حکم شادی دارد

- راستی موجب رضای خداست

- عبادت به جز خدمت خلق نیست

- کم ما و کرم شما

- از کوزه همان تراود، که دروست

- بچه نازدن به از ششماهه افگندن جنین

- ناز شاگرد هنرمند رود بر استاد

میگذریم از ضرب المثل‌های خاص نوع دگری، که در بین صنف‌های هر مسلک و حرفه رواج دارند، چون طیف بزرگی را احتواء نمیکنند.

با وجود این تقسیم‌بندی، من شخصاً بدین عقیده‌ام، که آن مثلی را "مثل واقعی" باید شمرد، که از طرف عامه مردم پذیرفته شده و ورد زبان خاص و عام یک منطقه یا کشور و یا قلمرو گشته باشد. ضرب المثل‌های منظوم مگر بالاکنز زیر این قاعده نمی آیند.

مؤلفان مشهور ضرب الامثال - از علامه علی اکبر دهخدا تا داکتر ابراهیم شکورزاده در ایران^۱ و از داکتر عبدالغنی برزینمهر تا داکتر عنایت الله شهرانی در وطن ما - متأسفانه حق و ناحق هر جای بیت و شعر جالب و پرمعنی و نغز و مکینی از شعرای متقدم را سراغ کرده اند، به حساب ضرب المثل مردم ثبت نموده اند!!!

از پراگراف بالا به صورت سمبولیک و به نمایندگی از کلّ این مبحث نتیجه میگیرم، که وقتی کار بازیگران فنی و "قهرمانان" بنام این رشته در ایران و افغانستان، این طور سُست و نامتکمن و بی ایمان جلوه کند، آماتوران و شوقیها دگر لب به سخن تر نکنند و پای خود را برابر گلیم خود دراز بکنند؛ که معلومات ناقص و نادرست خلق خدا را به بیراهه میبرد!!!!!!

و اینک چند مثل کابلی، که نصاب این جُوپه را تشکیل میدهد. باید تصریح کنم، که بعضی مثلها خود بخود مفهومند و محتاج شرح و بیان نمیباشند:

۸۴ - نیم نان راحت جان، نه یک نان بلای جان

۸۵ - خر به نمک چی میفامه؟ (... چه میفهمد؟)

۸۶ - کون خر و عرق بیدمشک؟

یک نوع درخت بید وجود دارد، با شگوفه های بسیار خوشبوی و مُعَبَّر، که عرق آن را گیرند و "عرق بیدمشک" نامند. "بیدمشک" از نگاه صرفی "مشک" است، نه "درخت بید". اگر "مشک بید" می‌گفتند، در آن صورت میشد "درخت بید". و اگر "بیدمشک" مراد از "درخت بید" باشد، در آن صورت مقلوب "مشک بید" میشود، که اضافه مقلوب است. نظر بفرمای مثل عرق بیدمشک یک عطر خوش و نازنین است، و نمیتوانش از یک منبع ناپاک و گنده توقع داشت!!!

^۱ - اثر معروف علی اکبر دهخدا "امثال و حکم دهخدا" و اثر جالب داکتر ابراهیم شکورزاده، استاد پوهنتون فردوسی مشهد، "ده هزار مثل فارسی و بیست و پنج هزار مُعادل آنها" ست. در حالی که اثر دهخدا بین مثل و غیر مثل فرق نهاده و دانه و خس و خاشاک همه را در یک دیگ زیر نام "امثال و حکم" قلمداد میکند، اثر استاد شکورزاده، مجموعه در ظاهر متقنی از ضرب المثلها را در بر میگیرد، در حدی که گویی حتی یک مثل کتابش هم به خطا نرفته است. نقص کلی این دو کتاب مگر درینست، که هر جای شعر حکیمانه و پرمعنایی را سراغ کرده اند، حق و ناحق در مجموعهات مثل‌های خود گنجانیده اند. نظر به برداشتی، که من از مثل دارم، این کار ایشان حیثیت و شأن ضرب المثل را به زمین میزنند. البته آثار مؤلفان افغان در مقایسه با این دو مؤلف برجسته ایران، ازین بلیه کمتر متأثر میباشند(توجه گردد به "ضرب الامثال و کنایات" تألیف داکتر عبدالغنی برزینمهر و "ضرب المثل‌های دری افغانستان" اثر داکتر عنایت الله شهرانی).

۸۷ - خر که از خر پس بانه، بینیش از بریدن اس!!!

(خر که از خر پس بماند، بینیش از بریدن است)

به صورت طنز گزنده و کوبنده در موردی گفته شود، که کسی از حریف خود پس بماند.

۸۸ - گشنه ره یک لقمه، مانده ره یک قدم!!! (گرسنه را یک لقمه، مانده را یک قدم!!!)

در حالت در ماندگی کسی گفته شود، که حتی با کوچکترین کاری چاره کارش ساخته بشود. کلمه زیبای "مانده" که در زبان محاوره و عوام ما در مفهوم "خسته" به کثرت به کار میرود، متأسفانه از زبان ادبی دری به کلی طرد شده است و ایرانیان آن را هیچ و هرگز استعمال نمیکنند. در حالی، که این لغت در ادب دری و در آثار قدمات فراوان استعمال گردیده است؛ مثلاً در "تاریخ بیهقی" با نثر زیبای منحصر بفردش، که از امهات متون ادب دری محسوب میشود. البته کلمه "گشنه" که صورت محاوروی "گرسنه" است، هم در دری ما و هم در فارسی ایران به عین سویه تداول دارد.

کلمه "مانده" در عبارت "مانده نباشی" به بهترین وجهی تجسم یافته است. این عبارت آن قدر گیرا و نافذ و سر زبانها بوده است، که حدوداً یک قرن پیش وقتی یک سیاح المانی از وطن محبوب ما دیدن میکند، کتابی را تحت عنوان "مانده نباشی" مینویسد و در دسترس اروپائیان روزگار قرار میدهد.^۲

۸۹ - از چله چی گله

در مورد بی لحاظی چله زمستان گفته میشود، که میتواند بر مردم بسیار سخت بگیرد.

۹۰ - ناز بسیار محبته کم میکنه (ناز بسیار محبت را کم میکند)

۹۱ - یک سر صد سره جم میکنه و صد سر یک سره نی!!!

(یک سر صد سر را جمع میکند، و صد سر یک سر را نی!!!)

۹۲ - میمان روزی خوده خود میاره (مهمان روی خود را خود می آرد)

درست است، که مهمان روزی خود را می آرد، چون صاحبخانه مجبور میشود، که وسائل تعیش و خورد و نوش مهمان را تدارک کند، ولو از طریق قرض و وام و گرو کردن اموال هم باشد.

۹۳ - میمان میمانه خوش نداره و صایب خانه هر دویشه

^۲ - "مانده نباشی" (Mandana Baschi) [Manda Nabaschi] - تصحیح از راقم این سطور [اثر یک داکتر المانی ست، که در هنگام زمامداری اعلیحضرت غازی امیر امان الله خان، از افغانستان دیدن میکند. این سیاح که موسوم است به Dr. F. Börnstein-Bosta، وضع آن زمان وطن ما را گزارش میدهد. درین کتاب جمعاً ۳۸ تصویر درج گردیده است، از جمله چند تصویر منحصر بفرد پادشاه با درباریان. به رؤیت تصویری که مراسم پنجمین جشن تاجپوشی امان الله خان را نشان میدهد، نتیجه میگیرم، که وی در سال ۱۹۲۴ از افغانستان دیده کرده است. کتاب وی، که در سال ۱۹۲۵ در برلین چاپ گردیده، نکات جالب همان زمان را در بر دارد و به خط قدیم المانی نوشته شده است. امید است، که فرصتی دست دهد، تا قسمتهائی ازین کتاب جالب را ترجمه کرده و در دسترس خوانندگان گرامی پورتال "افغانستان آزاد - افغانستان" قرار بدهم.

(مهمان مهمان را خوش ندارد و صاحب خانه هر دویش را)

در زندگانی روزمره عملاً دیده ایم، که مهمان با مهمان دیگر از در همچشمی پیش می آید، در حدی که خُلقِ صاحبِ خانه را تنگ میسازند و مهماندار حیران میماند، که چه گونه رعایت هر کدام را بکند و اولتر به خدمت کدامیک از ایشان بشتابد!!!

۹۴ - میمانه میمانوار، صایب خانه ره چربتر (مهمان را مهمانوار و صاحب خانه را چربتر)

در موردی گفته شود، که میزبان یا مهماندار بیشتر به نفس خود اندیشیده و شکم خود را چرب کند، تا این که به عزت مهمان برسد!!!

۹۵ - یکروزه مهمان و صدروزه دعاگوی

در وفاداری و پاس نمک مثل زنند.

۹۶ - هرچی کنی، دمب خر یک بلست اس!!! (هرچه کنی، دنب خر یک بلست است!!!)

وقی استعمال میشود، که سعی و تلاش و پند و اندرز جایی را نگیرد و شخص مورد نظر بر گفته و کردار خود پافشاری نماید!!!

۹۷ - همه دیده و کورک نادیده!!!

"کورک" مصغّر یا اسم تصغیر "کور" است، که به شکل تحبیبی و از روی مهر استعمال میگردد، نه از روی کم زدن و استحقار. و محتوای مثل:

معمولاً وقتی آدم چیز خنده آوری را میبیند، به خنده می افتد؛ ولی عجب که کور حتی بدون دیدن صحنه، به خنده اندر میشود!!!

۹۸ - آش مردا دیر پخته میشه (آش مردها دیر پخته میشود)

یعنی در کار مرد عجله ای در کار نیست!!!

۹۹ - خرج اگر از کیسه مهمان بود حاتم طائی شدن آسان بود

۱۰۰ - ده جنگ نان و حلوا بخش نمیشه (در جنگ نان و حلوا بخش نمیشود)

۱۰۱ - از بد بترش توبه!!!

کلمه "بتر" مخفف صفت تفضیلی "بدتر" است. ازین قسم تخفیفهای صرفی در زبان دری بسیار داریم؛ مثلاً "دوستار" که حالت تخفیفیافته "دوستدار" است و "دوستدار" مخفف "دوستدارنده".

شجره این ضرب المثل را از زبان پدر مرحوم این طور شنیده ام - نقل به معنی:

در ملک ما بسیار معمول بود، که فروشندگان سیار متاع خود را بر پشت خر بار کرده و کوچه به کوچه بگردانند. اینها جهت آگاهی مردم، جمله و عبارتی را به صدای بلند و پرطنین جار میزدند. روزی فروشنده مسکینی خر خود را زردک بار کرده، گرداگرد شهر میگشت و به آواز ناخراش و ناتراشی اعلان متاعش را میکرد. از پشت قصر حکمران محل میگذشت و از قضاء

که حکمران همان روز از پهلوی چپ خیسته و بسیار عاصی و کُفری بود. آواز زردکفروش سرش بد میخورد و به حاضرباشان امر میکند، تا مردکه را با خرش حاضر نموده و در حضور حاکم زردکها را یکه یکه در مقعدش بالا کنند. حاضرباشان علی الحساب دست به کار گشته، میکوشند فرمان بادار را موی به موی بجای کنند. در حالی این کار ناروا ادامه دارد، آن مسکین با قبول درد طاقتفرسا، یکرنگ میگوید:

"از بد بترش توبه!!!"

حاکم که حاضر و ناظر صحنه میباشد، از شنیدن جمله مکرر "از بد بترش توبه!!!" سخت برآشفته گشته، روی به طرف خرکار کرده و با عتاب میگوید:

بدبخت! مگر ازین هم حالت بدتری سراغ شده میتواند؟؟؟

مردکه مظلوم به آواز بلند میگوید: بلی صایب!

در زیر زردکها چند دانه ملی کابلی ره هم بار کدیم!!!

حاکم به خنده اندر می افتد، از "گناه" خرکار درمیگذرد و مورد لطف و عنایتش قرار میدهد؛ و آن گفته وی مگر زبان به زبان گشته و صبغت ضرب المثل را بخود میگیرد.

اگر حافظه ام درست قد داده باشد، مراد از حاکم و حکمران، "سلطان محمود غزنوی" بوده!!! در کابل دو نوع ملی پیدا میشد، یکی ملی کابلی و دگر ملی هراتی. در حالی که ملی کابلی دراز و بسیار تُند و اشک آور بود، ملی هراتی شکل کلوله داشت و مزاج خاصی نداشت.

۱۰۲ - خدا برنجه میزنه که شوله میشه(خدا برنج را میزند، که شله میشود)

۱۰۳ - سگِ سور از گله دور

۱۰۴ - چیزی آسیا کند و چیزی گندم تر

۱۰۵ - کو هر قدر بلند باشه، سرِ خود را داره!!! (کوه هر قدر بلند باشد، سر خود راه دارد!!!) این مثل را در مورد اشخاص متکبر و مغرور بر زبان آرند، که از ایشان زورآروتران هم وجود دارند. مثل بعدی عین همین فحواء را عرضه میکند.

۱۰۶ - زور بالای زور اس(است)!!!

شعر معروف شیخ شیراز، حضرت سعدی نیز مُبیین عین مضمون است که :

خداوندی که بالا و پست آفرید

زبردستِ هر دست، دست آفرید

۱۰۷ - زمین نرم، آبروی دیقان(دهقان)

۱۰۸ - نان بُخُو(بخور) خودپسند، کالا بُپُوش(پُوش) خلق پسند!!!

یعنی در خوراک مذاق خود و در پوشاک نوق و سلیقه مردم را باید در نظر گرفت!!!

۱۰۹ - مارِ بد بهتر بود از یارِ بد

۱۱۰ - جان از جان جدا س

"جان" اصلاً در معنای "روح" و "روان" است، در زبان مُحاوره و بالخاصه در زبان عوام، اما آن را در معنای "تن" و "بدن" هم بسیار استعمال میکنند؛ و در مثل "جانجوری پاچائی س" (پادشاهی ست)!!!) "جان" در معنای "تن" است. درین ضرب المثل نیز "جان" مراد از "تن" و "پیکر" است!!!

این مثل تقریباً مُعادل مثل "همو زمینی میدانه، که آتش دَهش (در آن) یا سرش میسوزه" استعمال میگردد.

۱۱۱ - سیره دیده نداره، گشنه ره نان داده نمیتانه!!!

(سیر را دیده ندارد و گرسنه را نان داده نمیتواند)

این مثل مُعادل مثل شماره ۱۱۲ است.

۱۱۲ - دور نَرُو که گرگت میخوره، نزدیک نبیه که دیده ات ندارم!!!

(دور مَرُو که گرگت میخورد، نزدیک میا که دیده ات ندارم!!!)

۱۱۳ - آو زور سربالا میره (آب زور سربالا میرود!!!)

۱۱۴ - دیر آید و درست آید

۱۱۵ - نه چیزی بته (بده) به درویش نه چیزی بخای (بخواه) ز درویش!!!

۱۱۶ - حاضره بزن که گوز غیرحاضر بُره (حاضر را بزن، که گوز غیرحاضر برود)

عیناً در فحوای مثل بعدی

۱۱۷ - مسلمانه بزن که هندو کلیمه بخوانه (مسلمان را بزن، که هندو کلمه بخواند)

۱۱۸ - حاضره لقمه و غایبه تکبیر (حاضر را لقمه و غائب را تکبیر)

اگر کسی در محفل حضور داشت، میخورد، و برای غائب دعای خیر هم کافی ست.

۱۱۹ - تا کون بُز نخاره، نان چوپانه نمیخوره (... نخارد، نان چوپان را نمیخورد)

یعنی هر جزائی را که میبینی، از دست خود میبینی.

۱۲۰ - گوسپند از پای خود اویزان اس و بز از پای خود (... اویزان است و ...)

نظر به ساخت صرفی، حدس میزنم، که ترکیب "اویزان" در اصل خود "آبریزان" بوده است، که بعداً بدین شکل انکشاف کرده است. این کلمه در زبان عامیانه کابلی "اویزان" تلفظ میگردد.

تقریباً در عین شکل میتوان انکشاف و تحول "آبگینه" را به "آئینه"، توجیه کرد.

شرح این مثل را از مثل بعدی میخوانم:

۱۲۱ - عیسی به دین خود و موسی به دین خود

این مثل صریحاً بر آزادی عقیده و آزادی انتخاب دین تأکید میکند؛ و وقتی که چنین است، پس اموری چون "مسلمان سازی" و "صادر کردن حکم تکفیر" و "احتساب" چه معنی دارد؟؟؟ این مثل در واقع عیناً مطابق به نصّ صریح قرآن هم هست، که گوید:

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

(دین شما برای خودتان و دین من برای خودم!!!)

و آیه صریح دیگر، که:

"لا اکراه فی الدین"

(هیچ فشار و مجبور ساختنی در دین وجود ندارد!!!)

هم مؤید و تأکیدیّه موضوع از خود قرآن است در زمینه!!!

۱۲۲ - "آب آمد و تیمم برخاست" یا "آب آمد، تیمم برخاست"

همین دو شکل - که فقط با واو و کامه از هم متمایز میگردند - هیئت ثقه ای ست، که از زبان کابلیان شنیده میشود؛ هر شکل دیگری را که آورده اند و یا آرند، با شیمای مثلهای کابلی تطابق ندارد!!! باریکی موضوع در تقابل دو فعل "آمدن" و "برخاستن" در این مثل است، که از نگاه صرف و منطق، باهم همخوانی کامل دارند!!!

نظر به شرع اسلام تیمم هنگامی رواست، که آب پیدا نشود. حالا وقتی که آب بیاید، تیمم را به کلی منتفی میگرداند. معنای مثل اینست، که:

وقتی مسائل اصلی به میدان پای گذارند، موضوعات عَرَضی خود بخود رخت برمیپندند!!!